

نگاهی به نهمین مجمع جهانی (۱)

جهانی کردن آموزش تیزهوش

الهه ربانی، اختر فریدی

در این گزارش، برخی از یافته‌های نهمین مجمع جهانی کودکان تیزهوش و مستعد که در هلند برگزار گردید، ارائه می‌شوند: «جهانی کردن آموزش تیزهوش»، «تغییرات نگرش مسئولین آموزش تیزهوش» و جایگاه «کشورهای جهان سوم»، نکاتی هستند که در این بخش مورد بحث قرار می‌گیرند.

نگاهی کوتاه به مجمع‌های گذشته

در آگوست ۱۹۷۵ اولین گردهمایی بررسی مسائل تیزهوش در لندن برگزار شد. پس از آن در سال ۱۹۷۷، سانفرانسیسکو، میزبان کارشناسان و صاحب‌نظران آموزش کودکان تیزهوش بود. رژیم اشغالگر قدس، میزبان سومین مجمع در سال ۱۹۷۹ بود. این سه مجمع، در کل تحت نظارت شورای جهانی کودکان تیزهوش که مقر آن در کالج معلمان دانشگاه کلمبیاست، اداره و هدایت گردید.

گردهمایی چهارم در تابستان ۱۹۸۱ در مونت‌رال کانادا برگزار شد و بالأخره گردهمایی پنجم ۱۹۸۳، ششم ۱۹۸۵، هفتم ۱۹۸۷، و هشتم ۱۹۸۹ به ترتیب هر دو سال یکبار در مانیل فیلیپین، هامبورگ آلمان، یوتای آمریکا و سیدنی استرالیا برگزار گردیدند.

موضوعاتی چون شناخت تیزهوش، ویژگی‌های این گروه‌ها از دانش‌آموزان، ارائه روش‌های مناسب در جهت نحوه‌گزینش و مقایسه کودکان تیزهوش با کودکان عادی سرفصل موضوعات این جلسات را به خود اختصاص داده بود و نیز موضوعاتی مانند: چگونگی جو آموزشی مناسب به نحوی که قادر به برآوردن نیازهای این دسته از کودکان باشد و یادگیری را برای آنها سهل‌تر و پایدارتر نماید و اینکه به چه ترتیب می‌توان امر آموزش را توأم با لذت نمود تا شرایطی را بوجود بیاورد که در نهایت باعث ایجاد انگیزه برای یادگیری‌های آتی آنها شود، از دیگر موضوعات مورد بحث و تبادل نظر در این گردهمایی‌ها بود.

به طور مثال، تأکید اصلی گردهمایی هفتم، بررسی روش‌های افزایش خلاقیت در دانش‌آموزان تیزهوش بود. در این مجمع، «بلوم»^۱ موضوع فوق را از زوایا و دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد. از نظر این کارشناس آموزشی، تأثیر خانواده و محیط و روش‌های تدریس از عوامل مؤثر در بالا بردن این ویژگی به حساب می‌آید و ضمن این بررسی، ظرفیت ذهنی کودکان و نوجوانان و به طور کلی فرآیند یادگیری با توجه به فعالیتی که در ذهن انسان رخ می‌دهد و همچنین مسائل مربوط به سطوح یادگیری مناسب برای این دسته از دانش‌آموزان به همراه شواهد و نمونه‌های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این باور که اگر روش‌های به کار گرفته شده مبتنی بر اصولی باشد که طی آن دانش‌آموز خود به مشکل‌یابی و مشکل‌گشایی تشویق و ترغیب شود، در نتیجه به یادگیری مؤثرتری نایل خواهد آمد، برای نخستین بار به عنوان راه حلی عملی به دست اندرکاران آموزش تیزهوش توصیه گردید.

اما در مجمع نهم با توجه به عنوان سمینار یعنی «پرورش استعدادها برای آینده»^۲ می‌توان چنین برداشت کرد که مسئله تیزهوشی با دید وسیع‌تر و جامع‌تری مورد بررسی قرار می‌گیرد و صرف شناخت تیزهوش و روش‌های صحیح آموزش او، دیگر داستانی تکراری است و بر طبق اصول ثابت شده در هر جامعه‌ای باید برحسب نیازهای جامعه و دانش‌آموز، برنامه‌ریزی‌های لازم انجام

شود. اینکه برخورد با مسئله به این ترتیب است که تیزهوشان به زمان و مکان خاصی تعلق ندارند و عدم موفقیت آنها به دلیل فقدان بکارگیری توانایی آنان است که می‌تواند ناشی از عدم شناخت نیازهای روحی و اجتماعی آنها و ناآگاهی برنامه ریزان و دست اندرکاران آموزشی باشد.

بی‌توجهی در انتخاب راهبردهای صحیح و دست نیافتن به اهداف آموزشی تیزهوش، دیگر یک مشکل منطقه‌ای و محلی نیست و از آنجایی که در این روند آموزشی، ما نیز به عنوان معلمان و مدرسان این گروه در مجموعه‌ای متشکل عمل می‌کنیم لذا ضعف و خطای عملکرد هر یک از زیر مجموعه‌ها، موجب مخدوش نمودن کل مجموعه خواهد شد و عمق فاجعه بازتابی فراتر از محدوده‌های مرز بندی شده کشورها و ملل خواهد داشت. زیرا در دنیایی که ساختارهای علمی، ارتباطی فن‌آورانه زیر بنای آن می‌باشد، درهای بسته زیادی وجود دارد که نیاز به گشوده شدن دارد و شاید راه میان‌بر، برای پیدا کردن این درهای بسته، برداشتن حد و مرز از محدوده‌های آموزش تیزهوش باشد. عناوین گردهمایی‌های دهم و یازدهم یعنی «جهانی کردن آموزش تیزهوش» خود دلیلی بر این مدعاست.

جهانی کردن آموزش تیزهوش

دهمین مجمع تیزهوش که تورنتو کانادا در سال ۱۹۹۳ میزبان آن خواهد بود، عنوان «جهانی کردن آموزش تیزهوش»^۳ را به خود اختصاص داده است. این عنوان شامل مؤثرترین روندها و راهبردها در زمینه برنامه‌ریزی آموزشی جهت بارور کردن خلافت و بررسی نیازهای آنها و کشف و ارزش گذاری و شناخت نیروهایی است که به صورت بالقوه در تیزهوشان وجود دارد. تأکید بر مسئله جهانی کردن به این معنی است که رعایت اصول و مبانی آموزش در هر منطقه دنیا با توجه به امکانات و نیازهای همان جامعه برنامه‌ریزی شود ولی در نهایت باید هدف اصلی از آموزش این گروه از دانش‌آموزان برای دستیابی به صلح و امکانات بهتر برای زندگی نسلهای آینده باشد.

«مایر» که سرپرستی این مجمع را بر عهده دارد چنین عنوان می‌کند: «تیزهوشان به همه بشریت متعلق هستند و وجود مشکلات مردم کره زمین بیشتر وابسته به عدم ارتباط و همکاری بین ملت‌هاست»^۴

چه بسا حق با او باشد و بتوان جملات و عبارات شعارگونه زیر را مؤید این بیان دانست:

«سیاه و سفید در کنار یکدیگر می‌توانند بانیان صلح و هماهنگی باشند». «بچه‌های تیزهوش، متفکران دنیای فردا هستند و عقایدشان باید برای همه دنیا باشد». «صلح، آهنگ زیبایی می‌نوازد که خوشبختی را به دنبال دارد».

ولی آیا واقعاً روند توسعه و آهنگ رشد آموزش این دسته از دانش‌آموزان در سطح جهان از سرعت لازم برخوردار بوده است؟ در صورتی که از تمامی نیروهای بالقوه‌ای که در اختیار داریم درست و بجا استفاده کنیم به یقین پاسخ سؤال فوق مثبت خواهد بود. البته در چند دهه اخیر این آهنگ رشد به مراتب سریع‌تر بوده است و این خود موضوعی است که ارزش فکر کردن را دارد منتها بسیار خوشبینانه است اگر فکر کنیم تحت شعارهای مطرح شده فوق می‌توان رها از طراحی‌های استکبار جهانی و درون مجموعه‌ای که او آذین‌بندی می‌کند کاری اساسی صورت دهیم. این چیزی است که ما از جهانی فکر کردن و محلی عمل کردن می‌فهمیم.

تغییرات نگرش مسئولین آموزش تیزهوش

سالها، کارشناسان آموزشی بر این تصور بودند که کودکان هوشیار و مستعد کمترین دروس برای آنها ندارند و چه بسا آنها را به حال خودشان می‌گذاشتند و بیشتر نیروی خود را برای آموزش سایر شاگردان کلاس صرف می‌کردند و این طور به نظر می‌رسید که برای کودکان هوشیار و مستعد سؤالی در زمینه درس پیش نخواهد آمد. بنابراین نگران این گروه هم نبودند، زیرا معتقد بودند آنها قادرند گلیم خود را از آب بیرون بکشند.

این نظر پذیرفته شده بود که شاگرد باهوش و مستعد به خاطر استعداد و هوشی که از آن برخوردار است به طور طبیعی در برخی زمینه‌ها که دارای توانایی خاصی است، عملکرد و کنشی در خور تحسین و پاداش از خود نشان می‌دهد و موجبات رضایت همگی، از معلم و پدر و مادر تا همکلاسی‌ها و خویشان را فراهم می‌آورد. در این مرحله خود شاگرد، در اکثر اوقات، بیشتر از هر کس دیگری احساس رضایت و شادمانی می‌کرد. اما هنوز هیچیک از اطرافیان او چه در خانه و چه در مدرسه به تفاوت او با دیگران توجهی نداشتند.

وجود شمار زیاد شاگردان در کلاسهای درس موجب شد که نظامهای جدید آموزشی براساس نیازهای شاگردان «متوسط» پایه‌ریزی شود، هر چند شاگردان هوشیار و مستعد در این دسته‌بندی جایی نداشتند، چرا که آنها در زمینه‌هایی که هوش و استعدادشان شکوفاتر بود همیشه از حد متوسط فراتر می‌رفتند. هرچند داشتن قابلیت‌های درخور تحسین و برجسته، ضرورتاً دوشادوش کنشی در حد بالا حرکت نمی‌کند.

عدم شناخت و فقدان تشخیص کافی مدیران، معلمان و والدین در این خصوص که دانش‌آموز از توانایی خاصی برخوردار است و همچنین کمبود امکانات در فراهم کردن فرصت‌هایی برای شکوفایی این قابلیت‌ها و در نهایت عدم کمک‌های ویژه در این راستا، جملگی از عواملی به شمار می‌روند که در پوشی بر آشکار شدن این قابلیت‌ها از جانب دانش‌آموز، خواهند گذاشت. دست و پاگیر بودن نظامهای محدود آموزشی و عدم امکانات کافی، راه را بر کنش‌های برجسته دانش‌آموزان تیزهوش می‌بندد. اولین گام‌ها در شناخت هوش و استعداد و همچنین آموزشی مناسب برای این دسته از دانش‌آموزان زمانی آغاز گشت که امکاناتی عملی فراهم آمد و این کمک ویژه‌ای بود که این دانش‌آموزان به آن نیاز داشتند.

در این مرحله با توجه به اختلافات فردی و وراثتی در پی راهی جهت افزایش امکانات برای دانش‌آموزان تیزهوش برآمدند. در اینجا، دیگر صرف توانایی بیرون کشیدن گلیم خود از آب، کافی نبود و باید نیازهای این دسته خاص مد نظر قرار می‌گرفت. زمانی که کارشناسان آموزشی، نتوانستند این هوش و استعداد انسانی را در سنین کودکی بشناسند و هنگامی که در پی جستن و پرورش این استعدادها، با شکست مواجه شدند، این واقعیت را انکار کردند که دانش‌آموزان مزبور، نیازمند آموزشی خاص و کمک‌هایی ویژه در راه رسیدن به صیانت نفس و تحقق و شناخت خود می‌باشند، حتی در زمینه‌هایی که استعدادشان فراتر از حد انتظار بود، نیز توجهی مبذول نداشتند و به یقین عده زیادی در طی این روند، قربانی این عدم شناخت شدند.

در مراحل بعدی توجه کارشناسان آموزشی بر این مسئله معطوف گشت که هر دانش‌آموز باهوش و با استعداد نیازمند آموزشی مناسب می‌باشد و این آموزش زمانی مناسب و بجاست که به دقت در برگیرنده نیازهای فردی دانش‌آموزان باشد. آموزش خاص، محیط مستعد یادگیری و معلمان کارآمد و زبده از ارکان یک چنین آموزشی خواهند بود. این هدف در برگیرنده آموزشی است که با توجه به تعداد دانش‌آموزان، امکانات فیزیکی و شناخت استعدادها و توانایی‌های آنها باشد. در آن صورت به یقین، مطلوب این است که بر مبنای توان دانش‌آموزان آموزش فردی را مورد تأکید قرار دهیم و اجازه دهیم که هر دانش‌آموزی سرعت خاص خودش را در یادگیری مطالب داشته باشد.

نبوغ و استعداد متفکرین، هنرمندان، موسیقیدانان، ورزشکاران، دانشمندان، مخترعان و مکتشفان که زمانی در گذشته همگان را تحت تأثیر خود قرار داده بود، امروز در اکثر تیزهوشان به چشم می‌خورد.

و در نهایت اینکه، استعداد و نبوغ، مرزهای جغرافیایی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی را در هم می‌شکند و همینکه این همه نبوغ و استعداد در یک نقطه متمرکز شوند و مجموعه واحدی را تشکیل دهند، می‌توانند سرمایه‌های ملی و جهانی به شمار آیند. و اینجاست که بار دیگر اهمیت جهانی شدن آموزش تیزهوش روشن می‌شود.

جایگاه کشورهای جهان سوم

با پیشرفت سریع تکنولوژی در این سالهای آخر قرن بیستم، به ویژه در حوزه‌های انفورماتیک، فضا، مهندسی ژنتیک و

فیزیک هسته‌ای کشورهای صنعتی، جهش بزرگی پیدا کرده و انتظار عظیم‌تر شدن این جهش نیز کاملاً قابل پیش‌بینی است. در نتیجه، فاصله این کشورها با کشورهای جهان سوم بیشتر و بیشتر خواهد شد. تا جایی که ممکن است پیچیدگی این بحران به حدی برسد که جهان ما را به راستی به دو نیمکره ثروتمند و فقیر تقسیم نماید. کشورهای توسعه نیافته جهان سوم در دور باطل فقر و جهل گرفتار آمده‌اند و در آینده‌ای نه چندان دور مثلاً در سالهای دو هزار با توجه به شکاف عظیمی که آنها را از جهان پیشرفته جدا می‌کند و با توجه به آهنگ رشد علوم و تکنولوژی در کشورهای صنعتی، ممکن است به جایی برسند که توان مقابله با تغییر و دگرگونی عظیمی را که پیشرفت تکنولوژی در آن کشورها به بار آورده است، نداشته باشند و به راحتی دستخوش بحران شده درجه کارآیی آنها به میزان قابل ملاحظه‌ای باز از آنچه هم اکنون با آن دست بگریبانند هم تقلیل یابد. در چنین شرایطی که فقر مادی و آموزشی از شاخص‌های مشخص بحران است ایجاب می‌کند که مشی‌دهندگان و برنامه‌ریزان تمام کشورهای توسعه نیافته، توانایی‌های این جوامع را در جهت حل مشکلات بسیج نمایند.

البته در برخی از کشورها به علت بیسوادی گسترده، بخش عظیمی از توانهای مغزی این جوامع بی‌استفاده مانده است، به علاوه این کشورها از جهت سازماندهی دچار ضعف و نارسایی هستند و فاقد نهادهایی می‌باشند که بتوانند مردم را به مشارکت جلب نمایند. آن بخشی از جمعیت هم که سواد دارند به علت نارسایی نظام آموزشی و عدم انطباق محتوای آن با نیازهای جامعه، توانایی حل مشکلات خودشان را ندارند، زیرا که روش آموزش در اکثر این کشورها به جای پرورش روح ابتکار و خلاقیت و کنجکاوی، بر محفوظات ذهنی و تکرار طولی وار مطالب تأکید دارد.

حاصل این روند آن است که میان نظر و عمل، تئوری و تجربه، تخیل و واقعیت پیوندی ایجاد نمیشود و هر یک راه خود را می‌رود و در نتیجه کوه مشکلات همچنان بر جای می‌ماند و این کشورها راهی برای حل مشکلات خود پیدا نمی‌کنند.

آموزش دانش‌آموزانی که از توان یادگیری بیشتری برخوردارند اگر با برنامه‌ریزی صحیح انجام شود و محتوای آموزشی با نیازهای جامعه و نیازهای دانش‌آموز منطبق باشند، شاید راههایی میان‌بر، برای حل مشکلات و معضلات چنین کشورهایی بدست دهند. در چنین کشورهایی، آن دسته از افرادی که به مهارتهای پیچیده علمی و فنی دست پیدا می‌کنند و صاحب تخصص می‌شوند به علل گوناگون از این جوامع می‌گریزند و جذب کشورهای صنعتی می‌شوند. جاذبه‌های کشورهای صنعتی، ذخیره‌های فکری و مغزی کشورهای توسعه نیافته را که ارزشمندترین ثروت یک کشور را تشکیل می‌دهد، به تاراج می‌برند. یکی از عللی که باعث فرار این مغزها می‌شود آن است که فضای مناسب تحقیق و پژوهش در این کشورها ایجاد نشده است و مغزهای پرورده به علت عدم دسترسی به منابع و اطلاعات و یا ابزارهای تحقیقی مورد نیاز و یا عدم کاربرد دانش خود، وطن را ترک می‌کنند.

یکی از راههای خروج کشورهای جهان سوم از دور باطل فقر و جهل، انتقال فن‌آوری است ولی اگر منابع لازم جهت خرید فن‌آوری وجود داشته باشد آیا فن‌آوری خود به تنهایی قابل انتقال است؟

مطمئناً جواب منفی است زیرا فن‌آوری کاربرد علوم است. در کشورهایی که زمینه‌ای برای رشد علوم وجود نداشته باشد، فن‌آوری پا نمی‌گیرد. علم در محیطی رشد میکند و شکوفا می‌گردد که زمینه مساعدی برای تفکر و روح علمی وجود داشته باشد. انتقال علم، نیاز به یک روند آموزشی طولانی توأم با پژوهش دارد که براساس پاسخگویی به این نیازها بازسازی می‌شود. ولی در هر حال کشورهای جهان سوم برای ورود به عصر فن‌آوری چاره‌ای ندارند که این مرحله بحرانی و پر تنش را پشت سر بگذارند تا به تعادل تازه‌ای در ساختارهای خود دست یابند. مسئله مهم آن است که چطور می‌توان همراه با توسعه صنعتی و پیشرفت اقتصادی، هویت فرهنگی و مذهبی خود را حفظ کرد؟

جواب این سؤال چندان ساده نیست و نیاز به شناخت بافت جامعه و به همراه آوردن نیازهای فیزیکی و روحی مردم آن جامعه دارد که یقیناً حداقل معیشت زندگی که غذای سالم و مسکن مناسب و بهداشت و آموزشی را که اجزای اصلی آن هستند، فراهم آورند اگر چنین شرایطی فراهم شود آن روز دیگر نتیجه آموزش به تیزهوشان، مستقیماً به خودشان برخواهد گشت و آنها نیز با

طیب خاطر و ایثار، آنچه را که دریافت کرده‌اند چندین و چندبرابر آن را در اختیار نسل‌های بعد قرار خواهند داد. به امید آنکه با انتخاب روش صحیح کار و کوشش مدیران و مسئولان و معلمان که مدرسه، خانه دوم آنهاست و از جان مایه می‌گذارند به هدر نرفته و آنها نیز پاداش خود را که چیزی جز اطمینان از انجام وظیفه صحیح و به نفع جامعه و بشریت نمی‌باشد، دریافت دارند.

در مجمع نهم درباره مسئله آموزش تیزهوش و کشورهای جهان سوم مقاله‌ای توسط «کافمن» ارائه شد. وی تیزهوشان را نیروهای بالقوه‌ای می‌داند که می‌توانند حلال مشکلات جوامع در حال رشد، باشند. اما دست یافتن به این هدف، زمانی عملی و قابل اجرا است که برنامه‌ریزی آموزشی با امکانات و ارزشهای جامعه هماهنگ باشد. اندیشه فیلسوفان و کارشناسان تعلیم و تربیت درباره هدفهای آموزش هر چه باشد به جای خود، ولی برای اکثر دانش‌آموزان و دانشجویان هدف از آموزش، بدست آوردن شغل خوب و احراز منزلت اجتماعی است و با توجه به زندگی مصرفی امروز تعداد کسانی که «علم را به خاطر ارزش علم» می‌خواهند، چندان زیاد نیست. باید راهی اندیشید که این فاصله را به هم نزدیک کرد. یعنی زمینه‌های جذب این نیروها در جامعه فراهم شود و گرنه یکی از دو راه زیر غیرقابل اجتناب خواهد بود:

یکی همان پدیده تحصیلکردگان بیکار یعنی همان چیزی که در سالهای دهه آخر ۱۹۶۰ در کشورهای نظیر هندوستان، فیلیپین و مصر و کشورهای امریکای لاتین پیش آمد یعنی صدور دکتر و مهندس به سایر کشورها. و راه دوم فرار مغزهای تحصیلکرده به کشورهایی که زمینه سهل‌تری برای آنها فراهم کند و از امکانات بالاتری برخوردارشان سازد.

هدفهای غایی هر نظام آموزشی در ارتباط مداوم با فرهنگ عمومی جامعه است و از بنیاد و دور اندیشی برنامه ریزان متأثر است و اگر ژرف بنگریم شکل کلی پیکره آینده هر جامعه را می‌توانیم در هدفهای عام آموزشی آن جامعه ببینیم. هدفهای دور هر نظام آموزشی، نوع و کیفیت انسانی که جامعه را اداره خواهند کرد، مشخص می‌سازد. براساس رشد جمعیتی که میهن ما دارد، اگر بپذیریم جمعیت کشور ما در آینده نه چندان دور بیشتر از صد میلیون نفر خواهد بود، آیا در شمار هدفهای نظام آموزشی ما این واقعیت مهم منظور شده است؟ آیا محصولات مدارس و دانشگاههای ما کارآیی لازم را برای رویارویی با مشکلات یک جامعه صد میلیونی خواهند داشت؟ پاسخ این نوع پرسش‌ها را باید بتوان از بررسی هدفهای عام نظام آموزشی بدست آورد.

چرا تیزهوشان نیاز به مشاوره تربیتی و آموزشی دارند؟

به این سؤال پس از تحلیلی بر مقاله «روپر» که تحت عنوان «آموزش در جهت ایجاد خودشناسی و استقلال رأی» ایراد گردید پاسخ خواهیم داد.

«روپر» با نگرشی خاص به دو روش فکری که مستمراً در آن به خطا رفته‌ایم، تأکید کرده است. او معتقد است:

«ما با وجودی که در عصر انفجار دانش و خرد و درایت زندگی می‌کنیم، هنوز قادر به حل مشکلات مربوط به خودمان نیستیم. ما حتی از سیاره‌ای که بر روی آن زندگی می‌کنیم به طور صحیح بهره‌گیری نکرده‌ایم و در صورتی که تغییرات اساسی در این روش به وجود نیآوریم، خطر نابودی این سیاره حتمی است و شاید پدیده سوراخ شدن لایه «اوزون» در جو زمین، نشانی از این استفاده غلط به حساب آید. این مشکل ناشی از رفتار مردمانی است که در روی این سیاره زندگی می‌کنند. رفتارهایی که از نگرشها، نشأت می‌گیرند و نگرشهای ما هم براساس برداشت کلی ما از جهان و نیازهای اولیه هستند.

ما در شناخت خود از جهان خطاهای بنیادی داشته‌ایم و آموزش و دانش و یافته‌های خود را براساس همین اطلاعات نادرست شکل داده‌ایم. شکل تشدید شده این خطا در آموزش به وضوح متجلی است.» او سپس به دو خطای بزرگ، این گونه اشاره می‌کند:

«۱- سوء تعبیر ما از شالوده و بنیانی که عالم موجود بر آن اساس، نقش و عملکردی را ایفا می‌کند. یعنی عدم شناخت ما از جهان به عنوان یک کل.

۲- سوء تعبیر ما از اصل موجودیت فردی یعنی عدم شناخت ما از انسان به عنوان یکی از اجزای تشکیل دهنده کل هستی. ابتدا مقوله یک را بررسی می‌کنیم: همه چیز در کل عالم هستی خواه جاندار و خواه بی‌جان از یک وابستگی متقابل برخوردار است و این حقیقت غیر قابل انکار را افکار و احساسات ما به وضوح نپذیرفته و درک نکرده‌اند. مدتهایی مدید، اندیشه بشری بر بنیانهایی خلاف این مبتنی بود به این معنی که بسیاری از مفاهیم را مستقل و تعداد معدودی را وابسته تلقی می‌کردند. این مفاهیم در مقابل هم قرار داشتند یعنی برخوردار قدرت یا عدم قدرت. و آنقدر انسان خود را عامل قدرت و ارباب تصور می‌کرد که از طبیعت بی‌قدرت در مقابل خود، بهره‌کشی غلط می‌نمود و اکنون این اشتباه به روشنی قابل بررسی است.

مقوله دوم یعنی عدم شناخت انسان به عنوان یکی از اجزای تشکیل دهنده کل هستی، به این مفهوم تأکید دارد که توصیف مفهوم انسان، آن درجه خودآگاهی و شناختی است که هرکسی از خود می‌تواند داشته باشد. یعنی پاسخ به این سؤال که او کیست، نه اینکه او چه می‌کند.

در تقابل اجزای متشکله این کل، انسانها، با رقابت و مبارزه یکدیگر را محدود و ضعیف می‌کنند و با همکاری به نیروهای یکدیگر می‌افزایند، در این مبارزات و رقابتها برنده و یا بازنده واقعی مشخص نمی‌شود و اگر در ظاهر هم چنین باشد پیروزی و شکست، موقتی است. نمی‌توان گفت که در تقابلها فقط یک علت و یک معلول وجود دارد. بلکه علتها و معلولهای بسیاری در برگیرنده پدیده‌های موجود می‌باشند. حرکتها، اعمال و حوادث چه مربوط به گذشته و چه حال و یا آینده در پرتو حقیقت وابستگی متقابل، قابل تعبیر و تفسیر باشند، در صورتی که بتوانیم به چنین شناخت حقیقی دست یابیم از تمامی استعدادها و اطلاعات و تواناییهای خود در جهت بالا بردن هماهنگی و توازن در دنیا بهره برده‌ایم و در غیر اینصورت از تمامی این قدرتها به عنوان عوامل مخرب استفاده خواهیم نمود.»

از سنین پایین می‌بایست توجه کودکان را به طور آگاهانه به حقیقت وابستگی متقابل جلب کرد. یعنی هنگامی که کودک می‌آموزد چگونه رفتارها و احساسات خود و دیگران را مقایسه و درک کند. برای اینکه به چنین مرحله‌ای از شناخت احساسات کودکان دست یابیم، نیاز به تغییر الگوها و ساختارهای آموزشی داریم. تغییری که در شکل ظاهری ممکن است چندان محسوس نباشد. یعنی تغییر یک الگوی موفق که همان الگوی سنتی آموزش است به «الگوی رشد» که تأکید بر خودشناسی و استقلال رأی دارد. تغییر الگوی سنتی به «الگوی رشد» به این معناست که به جای یک نظام آموزشی، یک محیط آموزشی، مورد بررسی قرار گیرد و این محیط بر پایه پیشرفت فردی و نه بر پایه تطابق با محیط، ارزشیابی می‌گردد. این حقیقت را کاملاً می‌پذیریم که آموزش بر مبنای نیازهای هر جامعه مبتنی است اما در عین حال پذیرفتن این حقیقت قدری از انصاف به دور است. پس تواناییها و خواسته‌های انسانها چگونه جایگاهی باید داشته باشد؟!

با چنین نگرشی آموزش را می‌توان با کار باغبانی مقایسه کرد که آماده ساختن خاک و ارائه مواد غذایی مفید و همچنین محیط مناسب از ویژگیهای آن است. در چنین محیطی که معلم همان باغبان این مثال است و نقش راهنمایی کننده دارد، کلاس یا جامعه باغی است که با دست آن باغبان باید آماده بهره‌دهی شود و با چنین باوری باید الگوی سنتی را به الگوی رشد تغییر دهیم و جایگاه دانش آموز را در آن الگو به دقت بررسی نماییم.

این مقایسه را می‌توان با یادآوری چند نکته و احتمالاً طرح چند سؤال روشن نمود. توجه به نکات مندرج در ستونهای الف و ب این بررسی را آسانتر خواهد کرد.

الف- الگوی سنتی

- ۱- دانش آموز قادر به انجام چه کارهایی است؟
- ۲- برنامه‌ریزی درسی او چگونه است و آموزش و تدریس بر چه منوالی است؟
- ۳- آیا دانش آموز صرفاً یک جذب کننده اطلاعات است؟
- ۴- آیا کلاس و یا گروهی که دانش آموز جزئی از آن است، خوب پیش می‌رود؟

۵- توان شناخت ذهنی او تا چه حد است آیا مسائل ذهنی را خوب حل می‌کند؟

ب- الگوی رشد یا « روشی که به استقلال رأی و خودشناسی مبتنی است.»

۱- دانش آموز ما کیست و از چه ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری برخوردار است؟

۲- علایق او برای یادگیری چگونه است و از وقت خود به چه ترتیب استفاده می‌کند؟

۳- آیا دانش آموز برای به دست آوردن اطلاعات خود، ارائه طریق می‌کند و مطالب آموخته شده را تجزیه و تحلیل نموده، به

نتایج جدید می‌رسد؟

۴- آیا پیشرفت کار تک تک دانش آموزان مورد سنجش و ارزشیابی قرار می‌گیرد؟

۵- توان شناخت ذهنی و جنبه‌های یادگیری او در سایر حیطه‌ها چگونه است؟ آیا به همان اندازه که در دروس ریاضی توانا

است در هنر و ورزش هم توانایی دارد؟

در چنین شرایطی به یقین معلم، صرفاً دهنده اطلاعات نیست بلکه او خود یک یادگیرنده و الگوست و دانش آموز فقط یک

کسب کننده مهارت‌ها نیست بلکه یادگیری او یادگیری مفهومی است و قابل تعمیم در شرایط و موقعیت‌های جدید می‌باشد و

آنگاه نقش جامعه، نقش مؤسسه آموزشی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و سهمی شدن فعالانه دانش آموز در امور آموزشی،

تعیین کننده نیازهای او می‌باشد.

مطالب فوق را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

روش سستی یا الگوی دانش آموز موفق

روش سستی یا الگوی دانش آموز موفق

۱- ویژگی‌های شخصیتی و ذهنی دانش آموز

۱- توانایی‌های دانش آموز در انجام کارها

۲- جایگاه دانش آموز در نظام آموزشی

۲- نظام آموزشی

۳- نتیجه آموزش (رشد دانش آموز)

۳- آموزش (روش کار)

۴- دستیابی فعال به اطلاعات

۴- جذب کردن اطلاعات به طریق غیر فعال

۵- توجه به فرد

۵- توجه به گروه

۶- توجه به تمام ابعاد آموزشی

۶- توجه به بعد شناختی

۷- محتوای درسی مبتنی بر مفاهیم وابسته (گسترش عمودی محتوا)

۷- محتوای درسی از پیش تعیین شده (گسترش افقی محتوا)

۸- آموزش در جهت رشد فردی و اجتماعی

۸- آموزش در جهت کسب مشاغل پردرآمد

۹- معلم، الگو و راهنما

۹- معلم، دهنده اطلاعات

۱۰- فراگیری مفاهیم

۱۰- فراگیری مهارت‌ها

۱۱- جامعه

۱۱- مؤسسه آموزشی

۱۲- مشارکت مبتنی بر دموکراسی

۱۲- سلسله مراتب اداری

یادداشتها

۱- Bloom

۲- Talent for the future

۳- A Gifted Globe

۴- Maier, Norah. Norah Maier thinks globally, THE HAGUE ۱۹۹۱, Friday, August ۲.

۵- Kaufmann, Felic A. Gifted: The problem-Solvers of the Third World-nations. THE HAGUE ۱۹۹۱, Thursday, August ۱.

۶- Roeper, Annemarie. Education with Empathy for Self-Actualization and Interdependence.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی